

درآمد درها و دره‌ها

قسمت سوم

سعید رحمان

اصل اول: عالم هوشمند است

وقتی بایتنان به جایی گیر می‌کند و زمین می‌خورید چه می‌کنید؟ و چه فکری به ذهنتان می‌آید؟ آیا تاکنون شده است که برگردید و از جایی که به آن گیر کردید بپرسید چرا این کار را یا شما کرد؟ ممکن است برایتان تعجب‌آور باشد. اما کودک را دیده‌اید که شروع به کتک زدن زمین می‌کند و می‌گوید ای زمین بد!

ما سایر موجودات غیر از انسان را فاقد علم، اراده، شعور و هدف و غایت می‌دانیم. برای همین هیچ‌گاه نمی‌پرسیم درخت برای چه میوه می‌دهد و هدف گاو از شیردادن چیست. و نیز نمی‌پرسیم مقصود سنگ از این که به پای ما گیر کرد چه بود. به عنوان یک اصل علمی و کشفی و یکی از اصول سیستم عامل جهان باید گفت که تمام ذرات عالم هوشمند و دارای علم، ادراک، شعور و غایت هستند.^۱

تصور انفکاک میان عالم ماده با عوالم دیگر نیز تصویری نادرست است. نتیجه این است که اگر عالم را محدود دانستیم رقبا را باید حذف کرد و تا جایی که ممکن است از زیاد شدن داشته‌های دیگران باید جلوگیری کرد. اگر چیزی می‌دانیم که به دیگری برای افزایش مالش کمک می‌کند، نباید به او بگوییم. جهان کیکی است که هر چه سهم دیگران شد دیگر سهم ما نخواهد شد. اما اگر عالم را نامحدود دانستیم، آنگاه هر چه به دیگران برسد از سهم ما چیزی کم نخواهد شد و از آن‌جا که محدودیت به خود ما بازمی‌گردد، چه بسا دارا شدن دیگران عاملی برای برداشته شدن محدودیت ما گردد. هر چه از بی‌نهایت برداریم بازهم چیزی کم نمی‌شود. هر عددی بر روی بی‌نهایت مساوی صفر می‌شود. و حتی در این نگاه بهره‌مند شدن دیگری به معنی کم شدن آن مقدار از بی‌نهایت هم نیست. مگر چیزی از عالم خارج می‌شود؟^۲

۲- دست در دامن مولود در که علی‌بگدر و از مانگدر، هم در، هم مرغان و همه موجودات در سحر نوزدهم ماه رمضان از امیرالمومنین خواهش می‌کردند که مسجد نو و این بهترین شاهد برای هوشمندی عالم است. هم چنین در قرآن به صراحت آمده است که بسج لله ما فی السموات و الارض. و شواهد فراوان دیگر برای این موضوع وجود دارد. اگر خداوند داخل فی الاشیاء لا بالمازجه پس همه ذرات عالم هوشمند است.

بنابراین در محیطی هستیم که در مقابل رفتار ما واکنش هوشمندانه نشان می‌دهد. سلول‌های این عالم مانند سلول‌های محیط اکسل هوشمندند و بنابراین هر کنشی در هر بخشی از این محیط برای سایر اجزا این محیط حاضر است.

اصل دوم: عالم، نامحدود است

این عالم از نگاه بسیاری از افراد مخصوصاً علوم خاص آکادمیک و به‌طور اخص علم اقتصاد، عالم محدودی است، محدود بودن عالم محور تعریف علم اقتصاد است. نیازها نامحدود و منابع محدود است حال چه کنیم؟ نتیجه‌ی مستقیم این اصل آن است که هر چه سهم دیگری بشود از سهم بقیه کم می‌شود. و بنابراین تعداد سهم‌برها هر چه کمتر سهمشان بیشتر. شاید این اصل آن‌قدر واضح به نظر برسد که توضیح و اصحات به‌نظر برسد.

اما تاملی جدی در این اصل به ما نشان می‌دهد که معنا و نتیجه‌ی رایج از این اصل کاملاً با واقعیت عالم ناسازگار است. در این‌که ما همواره با محدودیت مواجه‌ایم شکی نیست، اما این محدودیت از کجا ناشی شده است؟ به تعبیر دیگر محدودیت‌ها، محدودیت چه چیزی است؟ آیا منابع محدودند؟ با بررسی دقیق روشن می‌شود محدودیت، محدودیت علم ما به منابع است و نه محدودیت عالم و منابع! در خصوص همین عالم ماده، انیشتین می‌گوید اگر شما بتوانید حرکتی بی‌نهایت داشته باشید تا هر جا که بروید عالم ادامه دارد. ادامه دارد یعنی از سوی عالم محدودیتی وجود ندارد. حالت الاستیکی دارد و شما هر چه بکشید کش می‌آید. این سخن در خصوص عالم ماده بود، اما واقعیت جهان این است که عالم فقط عالم ماده نیست. و

۳- در نگارش دینی نامحدود بودن عالم کاملاً مورد تصریح است. عطای الهی که بغیر حساب است چگونه ممکن است؟ بغیر حساب پایش را نکرده بودیم متفاوت است. ممکن است کسی کاری انجام دهد و حساب پاداش را نکرده باشد و به او پاداش دهند. این بغیر حساب نیست. این مالا یحسب است. اما در آن‌جا که پاداش بغیر حساب است یعنی قابل محاسبه نیست و این تنها با نامحدود بودن عالم ممکن است. مطلق و نامحدود بودن خداوند عالم خود بهترین دلیل برای نامحدود بودن عالم مخلوق خداوند است. و عندنا خزائن السموات و الارض و ما نزلنا الا بقدر معلوم. و نیز توجه به آن‌چه در خصوص عظمت عالم ملکوت بیان شده است و ارتباط عالم ما هم، ما را به غیر واقعی بودن اصل محدودیت عالم واقف می‌کند.

نکته اما این جاست که حد محدودیت، حرکت ماست. تا جایی که ما حرکت کنیم عالم هیچ محدودیتی ندارد، هر جا بایستیم همان‌جا می‌شود حد عالم.^۳

۴- مستور و نقیم من کل ما سأل الله به. این آیه بیانگر این است که بدانید هر چه بخواهید فراهم است پس از این ناحیه نامحدود است اما مسئله این است که شما چه قدر می‌توانید بخواهید؟ چه قدر حرکت کرده‌اید و رشد یافته‌اید که بتوانید درخواست را بالا ببرید؟ این جاست که در می‌یابیم اساساً این که رقیبی نباشد یا به رقیب کمتر برسد تا من بهره‌مندتر شوم. خود منشأ محدودیت است؛ چرا که محدود کننده‌ی خواستن ماست. علم و معنویت و سایر امور نیز همین گونه است. تنها محدودیت آن از جانب توقف ماست، و گرنه تا هر جا که ما حرکت و تلاش داشته باشیم محدودیت نیست.

بر اساس محدود دانستن عالم افراد تصور می‌کنند اگر چیزی را به دیگری بدهند بهره‌ی خودشان کم می‌شود. به‌عنوان بارزترین نمونه، مشاوران اقتصادی منابع دانشی خود را به دیگران معرفی نمی‌کنند، با این تصور که اگر دیگران هم از این منابع استفاده کنند ما برگ برنده‌ی خود را از دست می‌دهیم. این تصور مبتنی بر محدود دانستن دنیاست. در حالی که یکی از قوانین هستی این است که کمک به دیگران موجب توسعه می‌شود.

البته معنای این سخن این نیست که لزوماً کمک به دیگران مجانی باشد. کمک به انواع مختلف انجام می‌شود، بخشی ممکن است بدون عوض مادی باشد که در هدف معنوی در مورد آن سخن خواهیم گفت، اما در موارد مختلف ممکن است عوض مادی هم داشته باشد؛

کس تفاوت نماز من و نواهم در چیست؟ او نمی فهمید چه می کند و من هم مانند او چیزی از نماز نفهمیدم.

امام باقر علیه السلام می فرمایند، بهره شما از نماز آن مقداری است که در آن توجه دارید. امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند «علینا القاء الاصول و علیکم ان تقرعوا» نفرموده اند علیکم ان تعلموا، حال این جمله ای امام باقر اصل است، تقرعش بر عهده ی ماست، ما در حالت بهینه اصول را می آموزیم، اما تقرعوا صورت نگرفته است. در زمان کنونی، آن اصل بدون تقرع نمی تواند مشکل ما را برطرف کند، شاید لازم باشد که در این زمان توضیح دهیم که آن توجه در نماز چه می کند و چگونه تاثیر می گذارد...

در دوره ای متناسب با شرایط و سوالات و نیازها این اصل باید تفصیل داده شود، و ابعاد مختلف آن روشن شود. رسالت فقه با خصوصیت اجتهاد، تعریف سبک زندگی برای دوره های مختلف بوده است؛ یعنی من سبک زندگی پیامبر را در آن شرایط بینم و بعد متناظر آن، زندگی در ایران همان زمان را ترسیم کنم. و در گام دیگر زندگی در ایران اکنون را. صرف بیان این که از دواج مستحب است و نفقه واجب است و... را نمی توان اجتهاد دانست. این بیان خصوصیات همان اصل است. اجتهاد به معنای الگوبرداری است و نه بیان اصل الگو. یعنی شما به عنوان فقیه باید بگویید که من در زمان کنونی و در ایران با توجه به الگوی پیامبر، در چه سنی و با چه کسی و چگونه از دواج کنم؟ آیا با دختری بزرگتر از خود دواج کنم؟ آیا با یک دختر پولدار از دواج کنم؟ یا...

برخورد کنونی ما با فقه در نهایت می تواند بیان اصل باشد، اما تقرع در آن دیده نمی شود. فتوا در شرایط کنونی بیان همان اصل است، و به نوعی همان ترجمه است. متأسفانه در وضعیت موجود، علوم دینی ما هم دچار تکرر شده اند، یعنی فقه، اخلاق، منطق، فلسفه، (صرف نظر از مناقشات در باب اسلامی دانستن آن) نسبتاً باقیه ی حوزه ها شده است.

اما مانع شدن برای دسترسی دیگران برای حفظ برتری و بهره مندی خود، مخالف قوانین هستی است و نتیجه ی معکوس دارد. به عنوان نمونه این که کشوری از نشر علم و تکنولوژی خود به دیگران خودداری کند. یا شرکت های صنعتی محصولاتشان را می فروشند اما حاضر نیستند فرمول ها و دانش و تجربیاتشان را بفروشند.

اصل سوم: عالم، امری واحد است.

ما روز چهارشنبه بعدالظهر یا پنجشنبه که تعطیلات آخر هفته آغاز می شود، شاد و خوشحالیم و با شوق به سمت برنامه های تفریحی و خانوادگی می رویم، اما شنبه صبح، ناراحت و دلگیریم چرا که وقت کار فرا رسیده است.

یکی از مشکلات جدی ما تکرر و پراکندگی است. معنای این سخن آن نیست که باید فقط یک کار انجام بدهیم؛ بلکه معنایش این است که یک نخ تسبیح باید در میان باشد تا این امور مختلف را در عین این که متکرر است واحد کند؛ دانشگاه آمدن و اداره رفتن و تفریح و شغل دوم و... همه باید در یک ارتباط مشخص، یک واحد را به وجود بیاورد. همه باید یک مزه بدهد، و یک هدف را دنبال کند. در آن صورت هدفی که از تفریح دنبال می شود، همان هدفی است که از کار به دنبال آن هستیم. اما در حال حاضر ما میان زندگی، کار، تحصیل، تفریح و... جدایی انداخته ایم.

۵- سوره یوسف از سوره های بسیار مهم قرآن از جهت کاربرد در زندگی، به خصوص برای جوانان است و ناظر به مسائلی است که اکنون ما در جامعه به آن مبتلا هستیم. در خصوص وحدت امور در زندگی، مطالب بسیار جالبی در این سوره طرح شده است. یکی از نکات جالب این است که حضرت یوسف در پاسخ به سوال هم سلولی هایش در مورد تعبیر خواب، سخنی می گوید که به ظاهر از تباطی با سوال ندارد، ولی سر ماجرا همین جاست. حضرت یوسف وقتی که می خواهد خواب را تعبیر کند می پرسد «آریاب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار» در انتها هم خواب هر یک را تعبیر می کند.

حضرت علی علیه السلام در دعای کامل عبارتی دارند که خواست های خود را در آن مطرح می سازند و بعد می فرمایند «حتی...» یعنی غایت آن خواست ها این است که حتی سخن اعدای و اورادی کله ور را و احداً یعنی آن خواسته ها را برآورده کن تا در نتیجه ی آن، اعمال و اذکار من همگی وحدت پیدا کند.

بله من مشکل درآمد دارم، اما مشکل درآمد من از کجا ناشی شده است؟ برای افزایش درآمد باید به یک واحد یک پارچه به اسم زندگی توجه کنم که کسب درآمد بخشی از آن است. پس نیازمند این هستم که به یک کل بپردازم.

متأسفانه در اکثر مواردی که بناست در رابطه با کل سخن بگوییم، کلی گویی می کنیم؟

۶- چسرا باید از مجتهد زنده تقلید کرد؟ برای آن که هر مجتهدی برای دوره ی خودش اجتهاد می کند. من سوال های جدیدی پیدا می کنم و در منظومه ی این سوال های جدید است که به عبادت می پردازم. پس عبادتی که شما برای من تعریف می کنید باید با مسائل من و سوال های من، و نیاز های من در ارتباط باشد. قطعاً معنای این سخن آن نیست که نماز صبح یک رکعت یا چهار رکعت می شود، اما نمازی که با زندگی من در ارتباط نباشد، نماز نیست، برای همین مردم اندک اندک نماز شان دست و پا شکسته می شود، چون خاصیتی در زندگی برایش نمی بینند. اگر نمازی که قرآن می گوید بخوانید، اثرش «تنهی عن الفحشاء و المنکر» است، نماز بی اثر نماز نیست. اکنون نماز در جامعه ی متدینین چه کار کردی دارد؟ آیا جلوی دروغ زاری می گیرد؟ روشن است که این سخن به معنای توجیه سستی در نماز و ترک آن نیست. در جریان حضرت شعیب، دشمنان ایشان، در مقابل دعوت به یکتا پرستی با استهزاء می گویند: «أصلاک تامرک ما بعد أباه و نیا» آیا نمازت تو را بر آن داشته که ما پرستش آن چه پدرانمان می پرستیدند تا ترک کنیم؟ آیا نمازت این کار را می کند؟ یعنی این نتیجه ی نماز تو است؟

یعنی همان سخن سفیر انگلیس که پرسید

ساین صدای چیست؟

صدای اذان است، مسلمانان برای نماز، اذان می گویند.

بیه منافع ما هم لطمه ای می زند؟

بیه

بیگزارید هر چقدر دوست دارد اذان بگوید.

بود نبود نماز ما تفاوتی نمی کند و به کسی لطمه ای نمی زند، چه بوزنش، چه نبودنش. وقتی نماز را جدای از زندگی تعریف کنیم همین گونه است.

اگر من امروز بد اخلاقی کنم، باید بگردم و ببینم نماز چه ایرادی داشته است. اما نماز ما نماز همان شخصی است که کنار نوه ی سه ساله اش نماز می خواند، نوه ی او هم همراه او می نشست و برمی خاست و حرکات را انجام می داد. بعد از نماز آن شخص با خود گفت

دو نگاه

ما سایر موجودات غیر از

انسان را فاقد علم، اراده،

شعور و هدف و غایت

می دانیم. برای همین

هیچ گاه نمی پرسیم درخت

برای چه میوه می دهد و

هدف گاو از شیرداندن

چيست. و نیز نمی پرسیم

مقصود سنگ از این که به

پای ما گیر کرد چه بود.

به عنوان یک اصل علمی

و کشفی و یکی از اصول

سیستم عامل جهان باید

گفت که تمام ذرات عالم

هوشمند و دارای علم،

ادراک، شعور و غایت

هستند

ما در این جا در خصوص کل سخن خواهیم گفت، اما قصد کلی گویی نداریم. با یک مثال روشن می شود که وقتی می گوییم "کل" منظور چیست؟

آب چیست؟

آب از دو مولکول هیدروژن و یک مولکول اکسیژن تشکیل شده است.

در اینجا برای تعریف آب آن را تجزیه کردیم، وقتی تجزیه بشود

تمرکز روی اجزاء قرار می گیرد؛ یعنی هیدروژن که می سوزد و اکسیژن

که می سوزاند، نتیجه ی جمع این که می سوزد و آن که می سوزاند

چيست؟ اما در واقعیت، این کل، نه می سوزد و نه می سوزاند! کل،

اثر کاملاً جدیدی و متفاوت دارد. اگر از تمرکز بر اجزاء بخواهیم یک

کل را درک کنیم، کاملاً به اشتباه می افتیم. کسی که جسم را یک کل

نمی داند، همیشه موضع درمان را همان موضع درد می پندارد؛ مثلاً اگر

سر درد داشته باشد و دکتر برای سنجیدن فشار خونش فشارسنج را

به بازویش ببندد، دکتر را متهم به بی سوادی می کند؛ چرا که از نظر او

باید فشارسنج را به سرش می بست! از نظر او سر درد با چیز دیگر و

جای دیگر ارتباطی ندارد.

واحد بودن امر دنیا یعنی درآمد شما با اخلاقتان، با رابطه با اقوام و

آشنایانتان، با فهرست دفترچه تلفنتان، میزان اطلاعات و آگاهی شما،

آگاهی و عمل سیاسی شما، با انفاق شما و با نحوه ی خرج کردن شما

کاملاً مرتبط است.

اگر کسی از درآمدش راضی نیست باید کل بسته اش را عوض کند.

من برای این که از اجاره نشینی رها شوم باید نوع روابطم و اشخاصی

که با آن ها رابطه دارم و اخلاقم تغییر کند. شما اگر بخواهید بخشی از

یک سی دی را تغییر دهید، ناچارید کل آن را تغییر دهید. ■

ادامه دارد...

پی نوشت

۱- استاد دانشگاه و مشاور مدیریت